

نقش احمد بن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت*

رسول جعفریان

درآمد

از همان قرن نخست هجری، در زمینه‌های اعتقادی، فقهی و تاریخی، بین مسلمانان اختلاف آرا پدید آمد. به تدریج، فرقه‌های مذهبی بر اساس اختلافات سیاسی، و در کنار آن اختلاف در زمینه‌های اعتقادی و فقهی و تاریخی، پدید آمدند و به مرور توده‌های مسلمان را ابتدا بر اساس تقسیم بندی شهری - مذهبی، و پس از آن، در داخل هر شهر، به تناسب اختلافات محلی مذهبی به خود جذب کردند.

این اختلافات در قرن دوم کاملاً شکل یافته بود، اما بیش از آن که عنوان فرقه‌ای داشته باشد، بر محور عقاید اشخاص دور می‌زد. افرادی مانند ابوحنیفه، غیلان دمشقی، جهم بن صفوان و جز این‌ها، محورهای اصلی اختلافات اعتقادی به شمار می‌آمدند. از زمان سخت‌گیری مأمون در تحمیل عقایدی خاص، که بیشتر جانب معتزله را داشت و نسبت به اهل حدیث، که اکثر مردم طرفدار آن بودند، بی‌اعتنایی می‌کرد، مرزبندی‌های فرقه‌ای حالت جدی‌تری به خود گرفت.

* سال‌ها پیش، زمانی که بیش از امروز خدمت اسناد آیت الله حاج سید مهدی روحانی - دام ظلّه - می‌رسیدم، اصل سخنی را که در این مقاله مطرح کرده‌ام، از ایشان الهام گرفتم و ایشان از سر لطف مقاله حاضر را پیش از چاپ ملاحظه کردند. طبعاً در همان حال زبان حالشان بوده است که «هذه بضاعتنا ردت الینا».

مذاهب مختلف، در طی زمان، و متأثر از شرایط تاریخی، فرهنگی و اجتماعی گوناگون، شکل گرفتند؛ به طوری که یک مذهب، در گذر زمان، ممکن بود تغییر و تبدیلاتی را بپذیرد، و بنا به موقعیت تاریخی خود و مخالفانش و نیز رهبرانی که آن مذهب را هدایت می‌کردند، به شکل‌های گوناگون درآید. گاه این شکل‌ها چندان با یکدیگر تفاوت داشت که به انشعاب فرقه‌ای و مذهبی می‌انجامید و در داخل یک مذهب، چندین فرقه مختلف پدید می‌آمد.

آنچه مهم‌تر است و شناخت آن لازم‌تر، به دست آوردن سیر تطور یک جریان مذهبی است که در گذرگاه‌های تاریخی خود گرفتار افراط و تفریط‌هایی نیز شده و گاه ممکن است شباهتی به صورت نخست خود نداشته باشد. برای مثال، مذهب تسنن، بر اساس آنچه در عهد شیخین بوده، یا تغییراتی که در دوران عثمان یافته و سپس برخورداری که امیرمؤمنین(ع) با آن داشته و مهم‌تر، شکلی که در دوران امویان به خود گرفته است، با آنچه بعدها در قرن دوم به عنوان اهل حدیث یا مذهب عثمانیه مطرح شد تفاوت دارد. بخش مهمی از همین جریان مذهبی، که به هیچ روی حاضر نشد امیرالمؤمنین(ع) را، حتی به عنوان یک خلیفه مشروع، بپذیرد، بر اثر مساعی احمد بن حنبل تعدیل شد و موضع مساعدی نسبت به امام علی(ع) اتخاذ کرد.

در اواسط قرن چهارم، ابوالحسن اشعری، از نظر اعتقادی تغییرات بیشتری در این مذهب پدید آورد و بعدها تحت تأثیر تصوف، صورتی متفاوت با گذشته یافت. البته هسته اصلی آن، دست کم در نظریه، پیروی از حدیث پیامبر(ص) و مشی سلف صالح بود، که هر بار به دلیل عمل به برخی از احادیث و رها کردن برخی دیگر و یا تغییر مرجعیت سلف صالح از یکی به دیگری، صورت مسئله تا اندازه‌ای عوض می‌شد. تازه این بر فرض آن بود که کسانی چون ابن تیمیه یا محمد بن عبدالوهاب یافت نشوند که بعد از هفت یا دوازده قرن، مسائل جدیدی را مطرح کنند و آن‌ها را به سلف صالح نسبت دهند و مدعی شوند که عقیده سلف نیز عیناً همین است.

به هر روی، در طول قرن اول و دوم هجری، عامه مردم پیرو مذهب حاکم بودند. این مذهب چیزی جز عقایدی که امویان از یک سو، و شماری از صحابه و تابعین از سوی دیگر، مطرح می‌کردند نبود. مطالب آنان گاه با یکدیگر متعارض بود، اما به هر روی، نیرومندی امویان و تسلط آنان بر ارکان جامعه سبب می‌شد تا بسیاری از عالمان و

محدثان در خدمت آنان قرار گیرند و افکار و اندیشه‌های آنان را رواج دهند. در دوره امویان، عامه مردم مذهب عثمانی داشتند، که آبشخور آن از یک سو عایشه و طلحه و زبیر و اصولاً مکتب بصره و از سوی دیگر امویان بودند که همه آنان در دشمنی با امیرالمؤمنین (ع) مشترك بودند. البته این مربوط به مباحث سیاسی - اعتقادی بود. در مباحث اعتقادی صرف نیز جریان‌های خاصی در مدینه، شام، بصره و کوفه دنبال می‌شدند که تفاوت‌هایی با یکدیگر داشتند و همان‌طور که اشاره شد، بر محور عقاید اشخاص خاصی شکل می‌گرفتند. گاه حکومت نیز در آن مداخله می‌کرد، اما در بسیاری از موارد، این مداخله، جز در مواردی که پای منافع سیاسی در میان بود، چندان جدی نبود. مثلاً برخی از خلفای اموی متهم به پیروی از قدریان و معتزلیان شدند، یا پیش از آن، هشام برخی از رهبران مذهبی، مانند غیلان دمشقی یا بیان بن سمعان، را اعدام کرد. در دوره بنی عباس، مداخله در مباحث اعتقادی و فقهی اندکی بیشتر شد، اما جدی‌ترین آن‌ها مداخله مأمون به عنوان مدافع مذهب معتزلی بود که به جبر و زور کوشید تا عقاید خود را بر عالمان و محدثان تحمیل کند.

عامه مردم در این دوره هنوز پیرو همان جریان‌هایی بودند که از نظر عقاید سیاسی دنباله مذهب عثمانی بود. در مباحث فقهی نیز از اشخاص معروفی که به مرور در شهرها یافت می‌شدند، پیروی می‌کردند. در واقع، به جز شیعیان و خوارج که تا حدودی میان خود و دیگران مرزبندی ویژه‌ای داشتند، عامه مردم گرایش مذهبی مشخصی نداشتند. اندک اندک بحث از مرجئه پیش آمد که آن نیز تنها در تعریف ایمان بود. معتزله نیز از اواخر عهد اموی و بیشتر عصر عباسی، مرزهای فکر مذهبی خود را تا حدودی تعریف کردند. سایر مردم، که آن زمان نام کلی مسلمان را داشتند و با عنایت به معتقدات مذهبی - سیاسی خود عثمانی نامیده می‌شدند، چندان مرزهای عقایدی و فقهی مشخصی نداشتند. تعبیر «عثمانی»، از نظر تاریخی، درست در برابر «شیعی» ساخته شده بود و سابقه آن به جنگ صفین می‌رسید.

در اوایل قرن سوم، مذهب عامه مردم عثمانیه نامیده می‌شد. مهم‌ترین شاهد آن، کتاب العثمانیه جاحظ است که در آن به دفاع از عقاید عامه در برابر مخالفان، به‌ویژه شیعیان پرداخته است. در این کتاب چندان یادی از عثمان نیست، اما آنچه از آن دفاع شده، بیشتر دیدگاه‌های تاریخی - سیاسی عثمانیه است که بخش مهمی از معتقدات

سنیان را در دوره بعد تشکیل می داد. البته جاحظ از نظر اعتقاد، فرد مذبذبی بود و به جریان‌های مختلف مذهبی، که درباره آن‌ها کتاب و رساله می نوشت، چندان اعتقاد نداشت، بلکه بیشتر در پی مستدل کردن این جریان‌ها بود. وی به طور رسمی یک معتزلی عثمانی مذهب بود.

مباحثی که در العثمانیه مطرح شده، به طور عمده درباره مناقب ابوبکر و اثبات برتری وی بر سایر صحابه و پاسخ به برخی از انتقادات نسبت به اوست. جاحظ در این کتاب، درباره برتری ابوبکر بر امام علی (ع) بسط سخن داده و وی را شجاع‌تر و زاهدتر از امام علی (ع) دانسته است. بخش‌های مفصلی از کتاب، پاسخ به انتقادهای شیعه نسبت به ابوبکر و نیز پاسخ به استدلال‌های شیعه درباره برتری امام علی (ع) و یا اثبات امامت اوست.

در این رساله به ندرت نام عثمان آمده و حتی از خلافت عمر نیز سخن چندان نرفته و به طور عمده، دید عثمانی درباره ابوبکر و خلافت او طرح و در برابر دیدگاه شیعه قرار داده شده است.

البته دید جاحظ درباره امام علی (ع)، همانند دید عثمانیه نیست. وی زمانی این رساله را نوشته که خود عثمانیه نیز، به پیروی از احمد بن حنبل، عقاید گذشته خود را نسبت به امام علی (ع) اصلاح کرده بودند. در واقع، جاحظ میان عثمانیه و سفیانیه تفاوت می‌گذارد و در رساله دیگری، که با عنوان رساله الحکیمین و تصویب علی بن ابی طالب فی فعله نگاشته، دیدگاه‌های سفیانیه را درباره معاویه رد کرده است. جاحظ در اواخر این رساله نشان می‌دهد که از معاویه بیزار است. وی در رساله فضل هاشم علی عبدشمس نیز به رد برتری امویان بر هاشمیان پرداخته است.^۱

فرقه سفیانیه شاید همان نابتیه باشند، که به نوعی عثمانی‌های افراطی بودند و همان فرقه‌ای است که شیعه از آن با عنوان نصب یا مرام ناصبی یاد می‌کند. جاحظ در رساله النابتیه، پس از ارائه گزارشی از اتفاقات پس از رحلت حضرت محمد (ص) تا زمان یزید و تأکید بر این که یزید مستحق لعن است، به بیان عقاید نابتیه زمان خود می‌پردازد و می‌گوید آنان سب و ایلیان را فتنه و لعن ظالمان را بدعت می‌شمرند، گرچه هر ظلمی را مرتکب شده باشند. وی کفر نابتیه را بدتر از کفر یزید می‌داند و تصریح می‌کند که نابتیه

۱. هر سه رساله در رسائل الجاحظ، الرسائل السیاسیه، تصحیح علی ابوملحم (بیروت، مکتبه الهلال) آمده است.

مشبهی مذهبند و خدا را به خلق تشبیه می‌کنند. این عقیده اهل حدیث در قرن دوم و سوم هجری است. او هم چنین، از منظر فردی معتزلی، به اعتقاد نابتیه به جبر و تشبیه و قدم قرآن سخت حمله می‌کند و به صراحت آنان را پیرو احمد بن حنبل می‌شمرد که عقیده به قدم قرآن را از سلف نگرفته بلکه خود بدان معتقد شده است.^۱ این رساله نشان می‌دهد که اهل حدیث در این دوره، از نظر تاریخی و اعتقادی، چه باورهایی داشته‌اند.

ردیه‌نویسی و اعتقادیه‌نگاری

از اوایل قرن سوم، رهبران مذهبی بغداد، که عمدتاً اهل حدیث بودند، کوشیدند تا برای تعیین این مرزها رساله‌هایی تدوین و در هر زمینه عقاید درست را از نادرست تبیین کنند. عامل و نتیجه این قبیل رساله‌ها، که در قرن سوم در تبیین حدود و ثغور عقاید درست نگاشته شدند، نوعی خودآگاهی فرقه‌ای گسترده بود که با توجه به معیارهای تکفیر و تفسیق گسترده، می‌توانست طرفداران هر فرقه را به صورت یک جامعه مستقل با عقاید و آداب و رسوم ویژه درآورد. این مسئله در بسیاری از شهرها، به صورت تقسیم محلات یک شهر میان فرقه‌ها رخ داد؛ چیزی که سابقه هم داشت.

در این جا لازم است درباره اهل حدیث، که جریان غالب مذهبی بغداد است، بیشتر توضیح دهیم.

به طور عمده، مرجعیت محلی در قرن دوم، دو نوع جریان مخالف را شکل داد: یکی اصحاب حدیث، که بیشترین آن‌ها اهل مدینه بودند؛ دوم اصحاب رأی، که در اصل عراقی بودند و بعدها در برخی شهرهای ایران نیز هواداران جدی به دست آوردند. ظاهراً اصطلاح رایج در برابر «اهل حدیث»، عبارت از «اهل کلام»^۲ یا «اهل رأی» بوده است. تقریباً می‌توان گفت همه جریان‌های مخالف اهل حدیث، در عراق و ایران رشد یافته‌اند؛ با این حال نفوذ اصحاب حدیث، به تدریج، در عراق و ایران نیز فزونی گرفت و اندک اندک توانست در برابر گروه‌های دیگر، خود را نماینده رسمی اهل السنة یا تسنن مطرح کند. این در حالی بود که تعداد زیادی از کسانی که در شمار گروه‌هایی چون معتزله و مرجئه و اصحاب رأی نبودند، رسماً عقاید اهل حدیث را نمی‌پذیرفتند و با این حال،

۱. رسائل الجاحظ، الرسائل الکلامیه، صص ۲۳۹-۲۴۷.

۲. رک: عبدالله بن احمد، السنه، ج ۱، ص ۱۵۱، ش ۱۳۱.

نام خاص فرقه‌ای نیز نداشتند. این‌ها نیز گروه ویژه‌ای از سنیان بودند. گفتنی است که کلمه «سنی» از همین زمان، یعنی نیمه دوم قرن، به کار رفت و بعدها، در قرن سوم و چهارم، شیوع یافت. پیش از آن، عنوان «عثمانی» ویژه کسانی بود تنها به خلافت سه خلیفه معتقد بودند.

می‌توان گفت اهل حدیث، نخستین بار، چیزی را که بعدها مذهب تسنن نامیده شد و در قرن دوم شامل چند فرقه با تمایز فرقه‌ای اندک بود، به صورت یک فرقه با عقاید ویژه درآورد. افرادی که این جریان را شکل دادند، شماری از محدثان بودند که عمدتاً در نیمه دوم قرن دوم تا قرن سوم هجری در مدینه و بغداد زندگی می‌کردند. مهم‌ترین شخصیت‌های آنان عبارت بودند از: عبدالله بن مبارک (م ۱۸۱)، نعیم بن حماد مروزی (م ۲۲۸)، اسحاق بن راهویه (م ۲۳۸)، عثمان بن سعید دارمی (م ۲۸۰) و مهم‌تر از همه، احمد بن حنبل (۱۶۴ - ۲۴۱).

آثاری که اینان نوشتند، بیشتر در رد بر مخالفانشان بود. در واقع، نزاع با مخالفان، خودآگاهی فرقه‌ای مستقل آنان را افزایش داد. مهم‌ترین آثاری که این افراد در این تخصص فرقه‌ای تألیف کرده‌اند، رد بر قدریه، جهمیه، مرجئه و زنادقه است. برای نمونه، احمد بن حنبل، دارمی، و عبدالله بن محمد جعفی (م ۲۲۹) رساله‌هایی در رد بر جهمیه نوشتند. مقصود آنان از جهمیه، عبارت از معتزله و قدریه و یا به تعبیر دیگر، کسانی است که قائل به روایات تشبیه‌نویسند و در اثبات تنزیه می‌کوشند و ممکن است آنان نیز به نوعی گرفتار افراط شده باشند.

در ادامه کار رده نویسی، نگارش اعتقادی‌ها آغاز شد. آنان برای نشان دادن مرزهای اعتقادی درست، دست به تدوین اعتقادنامه‌های خود زدند. نام این آثار به نوعی مشتعل بر کلمه سنت بود که به تدریج اهل السنة از آن انشقاق یافت. این اصطلاح درست در برابر بدعت قرار می‌گرفت، و از نظر آن‌ها تمامی گروه‌های دیگر اهل بدعت بودند. شماری از کسانی که این قبیل آثار را نوشته‌اند، عبارتند از: عبدالله بن احمد بن حنبل (م ۲۹۰)، ابوبکر احمد بن عمرو شیبانی (م ۲۷۷)، ابوعلی حنبل بن اسحاق (م ۲۷۳)، ابوبکر احمد بن محمد الأشرم (م ۲۷۳)، ابوبکر بن ابی شیبیه (م ۲۲۵)، ابن ابی عاصم (م ۲۸۷) و ابومنصور اصفهانی.^۱ ابن ندیم به محمد بن عمر واقدی نیز کتابی را با عنوان کتاب السنة و

۱. رسالة السنة وی در مجله معارف، شماره نخست، سال ۶۹ چاپ شده است.

الجماعة و ذم الهوى و ترك الخروج نسبت داده است.^۱

مشخصات برخی از این آثار چنین است:

۱. عبدالله بن احمد بن حنبل (م ۲۹۰): کتاب السنة، ۲ ج، تحقیق محمد بن سعید بن سالم القحطانی، الدمام، ۱۹۹۴.
 ۲. بر بهاری، ابو محمد حسن بن علی بن خلف (م ۳۲۹): شرح السنة، تحقیق ابویاسر خالد بن قاسم، مدینه منوره، مکتبه الغرباء الاثریة، ۱۹۹۳.
 ۳. الخلال، ابوبکر احمد بن محمد بن هارون (م ۳۱۱): السنة، ۵ ج، تحقیق عطیة الزهرانی، الرياض، دارالرایة، ۱۹۹۴.
 ۴. ابن ابی عاصم، ابوبکر عمرو بن ابی عاصم الضحاک الشیبانی (م ۲۸۷): السنة، ۲ ج، تحقیق محمد ناصرالدین الالبانی، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۹۹۳.
 ۵. اللالکائی، ابوالقاسم هبة الله بن الحسن بن منصور الطبری (م ۴۱۸)، شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة، ۹ ج، تحقیق احمد بن سعد بن حمدان الغامدی، الرياض، دارطیبة، ۱۹۹۴.
 ۶. ابن بطة، ابو عبدالله عبيدالله بن محمد بن بطة العکبری (م ۳۸۷)، الابانة عن شریعة الفرقة الناجية و مجابة الفرق المذمومة، ۲ ج، تحقیق رضا بن نعیسان معطی، الرياض، دارالرایة، ۱۹۹۴.
 ۷. الطبری، محمد بن جریر: صریح السنة، تحقیق بدر بن یوسف المعتوق، کویت، دارالخلفاء للکتاب الاسلامی.
- ذهبی نمونه‌های فراوانی از این قبیل کلمات و اظهار نظرهای فرقه‌ای در زمینه‌های مورد اختلاف را در شرح حال عالمان حنبلی و اهل حدیث بغداد و نواحی دیگر در کتاب سیر اعلام النبلاء آورده است و اخیراً همه آن تعبیرات و جملات را جمال الدین بن احمد بن بشریادی در کتاب الاثار الواردة عن ائمة السنة فی ابواب الاعتقاد (۲ ج، الرياض، دارالوطن، ۱۴۱۶) جمع آوری کرده است.

زمینه‌های اختلاف آرا

اشاره کردیم که این اختلاف آرا، در سه زمینه مشخص بود:

نخست در زمینه اعتقادی، که شامل مباحث مهم کلامی، مانند بحث از صفات خدا و ایمان و کفر بود. در این قسمت بر احادیث خاصی بسیار اصرار می‌شد، که مهم‌ترین آن‌ها بحث رؤیت خدا و حدیث جلوس پیامبر در کنار خدا روی عرش بود. در بخش ایمان و کفر، نزاع اصلی با ابوحنیفه بود و کلماتی از سلف، بر ضد ابوحنیفه، در حجم بسیار گسترده‌ای ارائه می‌شد؛ به‌ویژه دربارهٔ زیاده و نقصان در ایمان، شواهدی از احادیث و آثار مطرح می‌گردید.

دوم در زمینه فقهی، که البته در آن اختلافات جزئی فراوان بود، اما تنها برخی از این موارد اختلافی وجه تمایز برخی فرق از دیگر فرقه‌ها بود. در اعتقادی‌های موجود، در این زمینه، روی نکته خاصی چندان تکیه نشده است.

سوم در زمینه تاریخی، که اعتقاد خاص فرقه‌ها دربارهٔ خلقا و صحابه و تابعین بود. در این باره عملاً اعتقاد به چند خلیفهٔ نخست به صورت یک اصل اعتقادی درآمد. دربارهٔ صحابه، آنچه به عنوان یک اصل اعتقادی مطرح شد، اعتقاد به عدالت و عدم خدشه در مورد وثاقت آنان بود. دربارهٔ تابعین نیز، انکار برخی از شخصیت‌های برجسته، روزگاری برای شماری از فرقه‌ها دقیقاً در حکم یک اعتقاد رسمی بود؛ چنان‌که عدم اعتقاد به ابوحنیفه و کافر شمردن وی، برای اهل حدیث در قرن سوم، یک اعتقاد رسمی به شمار می‌رفت و در کتاب‌ها موضوعی خاص می‌یافت.

چگونگی اعتقاد درست به خلفا در میان اهل حدیث

دربارهٔ خلفا، در مرحلهٔ نخست، میان شیعیان و سایر مسلمانان اختلاف بود. شیعیان، برخلاف سایر مسلمانان، خلافت خلفای نخست را نمی‌پذیرفتند؛ گرچه برخی از معتزله نیز انتقاداتی به خلفا داشتند. در این باره، نه تنها اعتقاد به خلفا مطرح بود، بلکه چیزی شبیه به عصمت نیز برای آنان قائل بودند و کوچک‌ترین انتقادی قابل تحمل نبود. انتقاد یا طعن به خلفا، دلیل بر تمایل به رافضی‌گری بود.

دربارهٔ خلفا از زوایای مختلف، مشتمل بر کیفیت انتخاب خلیفه، بیعت با او، اطاعت از او و شرایط خلیفه شدن بحث می‌کردند. با این حال، به جز این مطالب که دربارهٔ هر خلیفه‌ای مطرح می‌شد، نوعی اعتقاد خاص نسبت به خلفای عصر اول، که سنیان از آن‌ها با عنوان راشدین یاد می‌کنند، مطرح شد: یک مسلمان، وقتی سنی است که این سه یا

چهارتن را خلیفه بداند و گروه اهل بدعت و از تسنن خارج شده است. بر اساس این نگرش، ممکن نیست که فرد سنی صرفاً به قرآن و حدیث اعتقاد داشته باشد. در اصل چنین تعبیری درباره شیعه نیز به اعتبار ائمه صادق است.

تعداد خلفا از دیگر مسائل اختلافی میان مسلمانان بود. عامه مسلمانان، به جز شیعه امامی و در مواردی زیدی، دو خلیفه نخست را می پذیرفتند. اما در قرن نخست هجری و تا قرن دوم، برخی از سنیان، عثمان را قبول نداشتند. گرچه این قبیل افراد در تواریخ و شرح حال‌ها به شیعه بودن متهمند، اما به طور اصولی به لحاظ عقاید و فقه، کاملاً از شیعه جدایند. بسیاری از مردم عراق، بیشتر مردم کوفه و واسط، عثمان را نمی پذیرفتند و به جای آن به امام علی اعتقاد داشتند و حتی او را برتر از دو خلیفه نخست می دانستند. در برابر، اهل حدیث و عثمانی مذهب‌بان سخت به عثمان اعتقاد داشتند و تفکیک میان او و دو خلیفه دیگر را به هیچ روی نمی پذیرفتند. بر طبق این اعتقاد، مسلمان باید در امر خلافت به سه خلیفه معتقد باشد: ابوبکر، عمر و عثمان. ترتیب فضیلت آنان بر یکدیگر نیز درست به همین ترتیب تاریخی است: اولی بهتر از دومی است و دومی بهتر از سومی، و اینان بهترین صحابه‌اند. در این گرایش، از منظر اعتقادی، تنها سه خلیفه پذیرفته شده بودند و جایی برای خلیفه چهارم وجود نداشت.

نگاهی به کتاب السنه، اثر ابوبکر خلال (م ۳۱۱)، می‌تواند دامنه اصول اعتقادی اهل حدیث را در زمینه شمار خلفا و دیدگاه‌های پذیرفته شده درباره آنان نشان دهد. این کتاب، بیش از هر اثر دیگری از آثار اهل سنت، سنت را درباره آنچه باید درباره خلفا بدانیم و بدان معتقد باشیم، بیان کرده است. تقریباً تا صفحه پانصد کتاب، بلکه اندکی بیشتر، به این موضوع اختصاص یافته و پس از آن به بحث‌هایی درباره جبر و اختیار و کفر و ایمان پرداخته شده است. بدین ترتیب، می‌توان پذیرفت که این اثر، بیش از آن‌که اعتقادی و کلامی به معنای مصطلح باشد، یک اثر سیاسی است که مواد اولیه فراوانی در مسائل مختلف مربوط به سیاست دینی از زاویه فقهی در آن یافت می‌شود. در واقع، نگرش تاریخی مسلمانان سنی نسبت به خلافت، در این کتاب عرضه شده است.

در هر بخش، بر اساس تقسیم بندی مؤلف، احادیثی از رسول خدا (ص) و اقوال مختلفی از بزرگان سلف، صحابه و تابعین نقل شده، ابعاد اعتقاد صحیح روشن می‌شود. بخشی از ابواب کتاب چنین است: اطاعت از امام و ترك خروج بر وی؛ حدیث الائمة من

قریش؛ امارت و مباحث آن؛ احکام خروج کنندگان بر امام؛ مباحث کلی خلافت؛ خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی؛ بحث تقدیم خلفا بر یکدیگر؛ دربارهٔ روافض؛ و بحث از بنی امیه و فتنه.

آنچه ما در پی آنیم، مباحث سیاسی کتاب به صورت عام نیست، بلکه اعتقاد اهل حدیث در خصوص خلفای نخست، به ویژه نگرش آنان به جایگاه امام علی (ع) است.

عقیدهٔ اهل حدیث دربارهٔ خلفا

در نگاه اهل حدیث، بهترین خلفا و صحابه پس از رسول خدا (ص) ابوبکر و عمرند که منهای این اعتقاد، بر اساس دید سیاسی آنان، در دوره‌ای که جماعت و یکپارچگی سیاسی مسلمانان کاملاً استقرار داشته است، خلافت کرده‌اند و به دیگر سخن با مخالفتی روبه‌رو نشده‌اند. اما دربارهٔ خلیفهٔ سوم، از دید اهل حدیث، انعقاد خلافت وی بر پایهٔ اجماع بوده و تردیدی در این مطلب وجود ندارد.^۱ در نیمهٔ دوم خلافت وی به تدریج مخالفت و سپس شورش پدید آمده است. با این حال، دید سیاسی اهل حدیث نسبت به این شورش، کاملاً منفی است و نوعی خروج و شورش نادر است که در اصطلاح خروج بر امام نام دارد.

تحلیل اهل حدیث از این اوضاع، در عین حمایت از مشروعیت خلافت عثمان، آن است که از این پس «جاء الاختلاف و البدع و صار الناس احزابا و صاروا فرقا».^۲ از این پس تنها شمار اندکی بر حق ثابت ماندند، و بنا به نظر اهل حدیث در تفسیر «جماعت»، از زمان معاویه به بعد، استقرار بر حق، یعنی دولت اموی، پدید آمده است. بنابراین دوران امام علی (ع) دوران اختلاف بوده است. برای اهل حدیث، تحلیل مخالفت طلحه و زبیر و عایشه با امام علی (ع)، آن هم به دفاع از عثمان، چندان آسان نیست. در تمام دورهٔ دشمنی اهل حدیث با امام علی (ع) مهم‌ترین استدلال آن بود که در صورت پذیرش مشروعیت خلافت امام، خون طلحه و زبیر به هدر می‌رود. نگرش عثمانی به هیچ روی

۱. بر بهاری می‌نویسد: «الجماعة: ما اجتمع عليه اصحاب رسول الله (ص) في خلافة ابي بكر وعمر و [عثمان]». (شرح السنة، تحقیق ابویاسر خالد بن قاسم، مدینه منوره، مکتبه الغرباء الانریة، ۱۹۹۳، ص ۱۰۵). نام عثمان در برخی از نسخه‌ها آمده است. در جای دیگر می‌نویسد: «واعلم ان الدين العتيق ما كان من وفاة رسول الله الی قتل عثمان؛ وكان قتله اول الفرقة و اول الاختلاف» (شرح السنة، ص ۱۰۷). ۲. بر بهاری، شرح السنة، ص ۹۷.

نمی‌توانست چنین مسئله‌ای را بپذیرد؛ بعدها هم با این شرط پذیرفت که درباره جنگ امام علی (ع) با این گروه سکوت کند.^۱

امام علی (ع) در سال چهلیم هجرت به شهادت رسید و شیعیان شکست خوردند و امویان پس از آن نود سال حکومت کردند. در این مدت مذهب عثمانی را به عنوان مذهب پایه در دنیای اسلام، مطرح کردند. در این نگرش، اصلاً جایی برای امام علی نبود و عثمان سخت تثبیت می‌شد؛ به طوری که مخالفت مردم مدینه با عثمان در زمان کشته شدن وی و یا مخالفت عامه عراقی‌ها با عثمان در طول حکومت امام علی (ع)، اصلاً به حساب نیامد و به عنوان بدعت در مقابل سنت شناخته شد.

در چنین شرایطی، اعتقاد اهل حدیث به خلفا بر پایه نگرش عثمانی شکل گرفت و از دوره شورش معاویه بر امام علی (ع) به بعد، صورت اعتقادی به خود گرفت و حتی بنی عباس نیز نتوانستند این نگرش را چندان عوض کنند. گویا پس از درگیر شدن آنان با علویان، از زمان منصور به بعد، تغییر آن نگرش را چندان به مصلحت خویش نمی‌دیدند. مأمون بر انکار عثمان، البته نه به صورت آشکار، و اثبات موقعیت امام علی (ع) اصرار داشت. این اقدام او هم‌زمان با سخت‌گیری بر اهل حدیث، موجی از مخالفت را بر ضد او برانگیخت و بلافاصله پس از معتصم (م ۲۲۷) و غلبه اهل حدیث، بار دیگر نگرش عثمانی به طور جدی مطرح شد.

البته روشن بود که عثمانی‌ها یا سنیان جدید، تنها گروهی نبودند که در بغداد یا عراق یا سایر شهرهای ایران و شام و مصر زندگی می‌کردند. در کنار آن‌ها معتزله، مرجئه یا اصحاب ابوحنیفه و نیز شیعیان بودند که جمعیت زیادی داشتند. آنچه بنای اصلی اعتقادی‌های اهل سنت را ساخت، جریان اهل حدیث بود که از آغاز دهه سوم قرن سوم به بعد، به آرامی رو به تعدیل پیش رفت تا راحت‌تر بتواند در برابر مخالفان ایستادگی کند.

یکی از مهم‌ترین فصول این تعدیل، پذیرش امام علی (ع) به عنوان چهارمین خلیفه بود؛ یعنی در این زمان عقیده اهل حدیث درباره خلافت، تغییر کرد و کسی که از ابتدا با او دشمنی شده، و حتی می‌توان گفت عقیده عثمانی دقیقاً در ضدیت با او شکل گرفته بود، در میان عقیده اهل حدیث به عنوان خلیفه پذیرفته شد؛ درست همان‌طور که در دوره

معاصر ما نیز خوارج، در عمان و شمال الجزایر، امام علی (ع) را تقدیس می‌کنند و آنچه را در گذشته بدان معتقد بودند که اساساً در ضدیت با امام علی (ع) شکل گرفته بود، انکار می‌کنند.

«السنة» ابوبکر خلال و عقیده صحیح درباره خلافت

مطالبی که خلال در فصول مربوط به خلافت آورده، نقل‌های کوتاه و بلند از افراد مختلف، به صورت روایت از حضرت رسول یا نقل قول از صحابه و تابعین است که هر کدام نکته خاصی را نشان می‌دهد. بسیاری از روایات این باب، بدون تردید، از ساخته‌های دوران بعدی است. در این جا به ترتیب گزیده این نقل‌ها را که هر کدام گوشه‌ای از اعتقاد صحیح اهل حدیث درباره خلافت خلفای نخست را نشان می‌دهد، می‌آوریم.

نخستین نقل، روایت یوم الخمیس، یعنی خبر درخواست کاغذ و قلم برای رسول خدا (ص) است که نیاوردند و پیامبر را متهم به هدیان‌گویی کردند. این روایت، بنا به تصریح مصحح در پاورقی، بی‌تردید روایتی صحیح است (ص ۲۷۱).^۱

در نقل دیگری، عایشه استخلاف از طرف رسول خدا (ص) را انکار می‌کند و می‌گوید اگر قرار بود جانشینی تعیین کند، ابوبکر و عمر را بر می‌گزید (ص ۲۷۲).

نقل دیگری از امام علی (ع) آمده است که چون دیدیم پیغمبر (ص) در بیماری ابوبکر را برای نماز تعیین کرد، او را به خلافت برگزیدیم (ص ۲۷۴). این نقل با توجه به مواضع امام علی در آغاز خلافت ابوبکر واضح البطلان و ساختگی است.

نقلی دیگر از ابو حازم است که می‌گوید در روزهای آخر خلافت ابوبکر، عمر را باچوب‌دستی دیده که مردم را آرام می‌کرده و به آنها می‌گفته است: «اسمعوا لقول خلیفه رسول الله (ص)؛ آنچه از طرف ابوبکر، جانشین و خلیفه رسول خدا (ص)، خوانده می‌شود بشنوید». این همان فرمان ولایت‌عهدی عمر از سوی ابوبکر بوده است (ص ۲۷۷). پس از آن از شورای عمر صحبت شده و نقل‌هایی در فضیلت ابو عبیده جراح آمده که عمر گفت: «اگر زنده بود او را جانشین خود می‌کردم» (ص ۲۷۹). سخنی هم از کعب الاحبار است که شایع کرده بود که معاویه خلیفه می‌شود (ص ۲۸۱)؛ و این مطلب

۱. شماره صفحاتی که در پراکنش آمده، همه متعلق به السنة خلال است.

را به عنوان آن که در کتاب‌های کهن یافته مطرح می‌کرد.

جملات زیادی در ستایش دو خلیفه اول از قول امام علی (ع) نقل شده تا شائبه‌ای از اختلاف میان آن‌ها نباشد. از ایشان نقل شده است که بهترین امت پس از پیامبر (ص) ابوبکر و بعد عمر است (ص ۲۸۹، ۲۹۳)؛ یعنی همان اعتقاد اهل حدیث. محارب بن دثار هم گفته است که بغض ابوبکر و عمر نفاق است (ص ۲۹۰). این مضمون روایت پیامبر (ص) درباره امام علی (ع) است که به تواتر نقل شده و در این جا معکوس شده است. محمد حنفیه هم گفته بهترین امت ابوبکر و عمرند. وقتی درباره پدرش سؤال شده، گفته است: «رجل من المسلمین» (ص ۲۹۱). روایت مفصلی هم عبدالله پسر عمر درباره مرگ پدرش و جانشینی او آورده است (ص ۲۹۴ - ۲۹۷).

در آغاز جزء دوم کتاب، باز نقل‌ها از خلافت ابوبکر آغاز شده است. در نخستین عبارت، تعیین ابوبکر برای نماز در حیات پیامبر (ص) به معنای تعیین وی برای خلافت دانسته شده است (ص ۳۰۱ و ۳۰۲). در این باره نقل‌های متعددی از قول اطرافیان وی، که از این جهت همه در معرض تهمتند، آمده است. گاهی برای این که این تأیید جدی‌تر شود، از قول امام علی (ع)، که عدم بیعت وی با ابوبکر تا زمان رحلت حضرت فاطمه (س) مسلم است، نقل‌هایی آمده است. ستایش‌های معصوم‌گرایانه نسبت به ابوبکر و عمر نیز در این نقل‌ها فراوان دیده می‌شود: «ابوبکر و عمر خیر اهل السماء و خیر اهل الارض و خیر الاولین و خیر الاخرین الا النبیین و المرسلین» (ص ۳۰۷).

در ادامه فصلی در خلافت عمر آمده و در آن جا نیز ستایش‌ها غوغا می‌کند (ص ۳۱۱ به بعد). قسمت بعد درباره خلافت عثمان است (ص ۳۱۹). در این جا نیز فضایل عثمان نقل شده و نقلی بر این که اجماع امت بر خلافت عثمان حاصل شده آمده است (ص ۳۲۰). درباره کسی هم که علی را بر عثمان مقدم می‌داشته اعتراض شده است که بیعتی صحیح‌تر و محکم‌تر از بیعت با عثمان نبوده است (ص ۳۲۱)؛ چرا که خلافت او با نظر و مشورت شش نفر از اهل بدر تأیید شده است (ص ۳۲۲).

درباره درخواست خلع از خلافت از سوی مخالفان، نقل شده است که لباس خلافت را خدا پوشانده و نمی‌شود آن را کند (ص ۳۲۱، ۳۲۹). طبعاً به دلیل تردیدهایی که شیعیان کوفی درباره خلافت عثمان داشتند، اهل حدیث کوشش کرده‌اند تا برای عثمان، فضایل بیشتری روایت کنند و از آن مهم‌تر، برای توجیه شورش مردم، توجیهاتی دست و

پاکنند. در این توجیهاات، قتل عثمان نخستین «فتنه» دانسته شده که آخرین فتنه هم فتنه مسیح است (ص ۳۳۵).

تا این جا، عقیده اهل سنت درباره خلافت صحیح، جدی است، چیزی که در برخی از نقل ها در همین کتاب، از آن با تعبیر «خلافة النبوة» یاد می کنند (ص ۲۸۴، ۳۳۴).^۱

اهل حدیث و ترتیب تفضیل خلفا

گذشت که در مرام عثمانیه، که سلف اهل حدیثند، خلافت امام علی (ع) به رسمت شناخته نمی شد. زمینه تاریخی آن، نقش امویان در شکل دهی مذهب عثمانیه بود که در بصره و شام استقرار داشت، در کوفه با آن دشمنی می شد و مردم مدینه در مورد آن توقف می کردند. در سایر بلاد، مانند شهرهای ایران نیز، بر اساس الحق لمن غلب، در تمام دوره اموی، همین مرام شایع بود.

شواهد زیادی وجود دارد که اهل حدیث، در زمینه اصل اعتقادی خود درباره خلافت، تأکید داشتند که تنها اعتقاد به صحت خلافت سه نفر نخست کافی است. این در حالی است که شیعیان کوفی - که البته بیشتر آن ها نه امامی بودند و نه زیدی، و تنها از دید اهل حدیث عثمانی مذهب، به دلیل مقدم دانستن امام علی (ع) بر عثمان، شیعه شناخته می شدند - در عین پذیرش چهار خلیفه در قرن دوم، امام علی را از نظر رتبه مقدم بر عثمان می داشتند. اصحاب حدیث بصری که در اواخر قرن دوم اندکی تعدیل یافته بودند، چهار خلیفه را قبول داشتند، اما اهل حدیث بغداد، در اوج دوره افراط خود، تنها سه خلیفه را می پذیرفتند. این تقسیم بندی در کتاب مسائل الامامه که در قرن سوم تألیف شده، چنین آمده است: اهل حدیث کوفه نظیر وکیع بن جراح و فضل بن دکین چنین می پندارند که: «أن أفضل الناس بعد النبی (ص) - صلی الله علیه و آله - ابوبکر، ثم عمر، ثم علی، ثم عثمان، یُقدِّمون علیاً علی عثمان و هذا تشیع أصحاب الحدیث من الکوفیین و یثبتون امامة علی». در برابر این نگرش، اصحاب حدیث بصری بر این باورند که: «أفضل الامة بعد النبی (ص) ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی، ثم یسوون بین بقية الشوری». این در حالی است که مشایخ اهل حدیث در بغداد اساساً خلافت امام علی (ع) را قبول ندارند: «و أما مشایخ أصحاب الحدیث من البغدادیین، فإنهم لایثبتون امامة علی، منهم

ابن معین و ابوخیثمه و أحمد بن حنبل كانوا یحذفون علیاً من الامامة و یزعمون أن ولايته كانت فتنه!^۱

عنوانی که در کتاب السنة خلال در این باره آمده، «السنة فی التفضیل» است؛ به این معنا که اعتقاد صحیح در باب تفضیل خلفا بر یکدیگر چیست. این جاست که شواهد فراوانی می‌یابیم که اهل حدیث نخست، که سلف جریان تسنن در دنیای اسلام است، تا اوایل قرن دوم و حتی در بسیاری از موارد تا اواسط آن، اعتقادی به خلافت امام علی (ع) نداشتند.

در این بخش، نقل‌های فراوانی آمده که چندان نظم منطقی ندارد؛ اما به هر حال، گویای نوعی نگرش اعتقادی اهل حدیث به مسئله تفضیل میان خلفاست.

در نخستین نقل، صالح بن احمد بن حنبل از پدرش درباره گروهی سؤال می‌کند که شیخین را بر دیگران تفضیل نمی‌دهند. احمد می‌گوید: «ما در باب تفضیل به سخن عبدالله بن عمر معتقدیم که می‌گفت: زمانی که رسول خدا زنده بود، ما در [تفضیل] معتقد بودیم که اول ابوبکر دوم عمر و سوم عثمان به ترتیب بر یکدیگر تفضیل دارند؛ اما در مورد شخص یا اشخاص بعد سکوت می‌کردیم» (ص ۳۷۱).

از نقل بعدی روشن می‌شود که عقیده کوفی‌ها برخلاف این بوده، چون به امام علی (ع) اعتقاد داشتند. دیگر آن که اهل مدینه هم اعتقادی به تفضیل نداشتند و هیچ‌کس را بر دیگری تفضیل نمی‌داده‌اند (ص ۳۷۱).

در باب تفضیل، کسانی یافت می‌شدند که تنها درباره ابوبکر و عمر اظهار نظر می‌کردند و ساکت می‌شدند. احمد بن حنبل بر این باور بود که این نگرش، یک سنت تمام نیست، یعنی باید نام بعدی‌ها نیز افزوده شود (ص ۳۷۲). احمد معتقد بود که اگر کسی پس از نام این دو نفر توقف کند از اهل السنة نیست (ص ۳۷۳). یحیی بن سعید قطان، از تابعین برجسته، به پیروی از سفیان الثوری، تا نام عمر توقف می‌کرد. در این باره به او اعتراض شد که مذهب مردم بصره چنین نیست (ص ۳۷۲ و ۳۷۳).^۲ سفیان بن عیینه

۱. مسائل الاحامه، ص ۶۵ و ۶۶. خواهیم دید که احمد بن حنبل، به اصلاح این موضع پرداخت.

۲. در نقل دیگری آمده است که «کان سفیان یفضل علیاً علی عثمان». (سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۷۳). و در نقل دیگری آمده است که سفیان به شعیب بن حرب گفت که می‌باید عثمان و علی را بر افرادی که پس از آنان هستند، مقدم بداری. (شرح اصول اعتقاد اهل السنة، ابوالقاسم هبة‌الله بن حسن اللالکائی، تحقیق احمد بن سعد بن حمدان الغامدی، الرياض، دارطیبة، ۱۹۹۴، ج ۱، ص ۱۷۱). این نشان می‌دهد که از یک فرد چندین قول مختلف نقل می‌کنند که برخی از آنها ساختگی است.

نیز در اعتقادات خود، تنها نام ابوبکر و عمر را مطرح می‌کرد و بس.^۱ شافعی، که متهم به تشیع بود، ترتیب تفضیل را در قرن دوم، که هنوز اهل حدیث اعتقادی به امام علی (ع) نداشتند، به ترتیب خلافت، از ابوبکر تا علی (ع) می‌دانست.^۲ بسیاری از کسانی که از عامه مسلمانان بودند و نه از وابستگان به نحله اهل حدیث، از همان قرن اول و دوم، امام علی (ع) را در شمار سه نفر دیگر می‌آوردند.

یک مانع عمده بر سر راه تفکر اهل حدیث، عقیده کوفیان بود که نه تنها امام علی (ع) را می‌پذیرفتند، بلکه او را بر عثمان، و حتی شیعه‌ترها بر ابوبکر، مقدم می‌داشتند.^۳ به همین دلیل، ابوبکر خلال، در ادامه عنوانی آورده است که «الانکار علی من قدم علیا علی ابی بکر و من بعده».^۴

نخستین نقل از ابن حنبل است که می‌گوید: هر کس علی را بر ابوبکر مقدم بدارد، بر ابوبکر طعنه زده است؛ چنین است اگر کسی او را بر عمر مقدم بردارد. اگر کسی وی را بر عثمان مقدم بدارد، بر ابوبکر و عمر و اصحاب شورا و مهاجر و انصار طعنه زده است (ص ۳۷۴). سفیان الثوری هم گفته است که اگر کسی علی را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد، به دوازده هزار نفر از صحابه جسارت کرده است (ص ۳۷۵).

شاید در برابر همین نگرش بوده است که در منابع حدیثی اهل حدیث، به طور

۱. شرح اصول اعتقاد اهل السنة، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۲۵۰. در ص ۱۴۵۱ به مالک نیز چنین نسبتی داده شده است. متأسفانه در غالب این نسبت‌ها باید تردید کرد، زیرا اندکی قبل از آن در ص ۱۴۵۰ از مالک نقل شده است که در تفضیل تنها باید ابوبکر و عمر را مقدم داشت و درباره علی و عثمان ساکت بود.

۳. شیعیان کوفی، که به طور عمده باید آن‌ها را غیر از شیعیان زیدی یا امامی دانست، به واسطه سابقه‌ای که از حضور امام علی (ع) در کوفه داشتند و نزاع آن حضرت را با عثمانیه دیده بودند، از اساس عثمان را قبول نداشتند و عقاید رایج اهل حدیث را در عادل دانستن همه صحابه نمی‌پذیرفتند. از آن جمله باید به ابواسحاق سیبعمی و اعمش اشاره کرد. نوشته‌اند که سلام بن ابی مطیع کتاب حدیثی ابوعوانه که درباره صحابه بود گرفت و احادیث اعمش را آتش زد. او خطاب به ابوعوانه گفت: بدعت‌هایی را که از کوفه آورده‌ای به ما نشان ده. پس از آن، آن نوشته‌ها را در تور ریخت. خالد بن خدش می‌گوید: پرسیدم: در این کتاب چه احادیثی بود. گفت: یکی آنها حدیث علی (ع) بود که «أنا قسیم الجنة والنار». (السنة، خلال، ص ۵۰۹ و ۵۱۰). ذهی نیز می‌نویسد: «بلی غالب علی الشامیین فیهم توقف عن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه من یوم صفین ... کما أن الکوفیین - الا من شاء - ریک - فیهم انحراف عن عثمان و موالاة لعلی، و سلفهم شیعه و انصاره ... ثم خلق من شیعة المراق بحدیث علی و عثمان، لکن یفضلون علیا علی عثمان و لایحیون من حارب علیا مع الاستغفار لهم، فهذا تشیع خفیف» (میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۵۲).

۴. لاکانی در این باره، چندین نقل قول آورده است که بسیاری از برجستگان اهل حدیث، هر دشنامی که نتوانسته‌اند، به کسانی که علی را بر عثمان مقدم بدارد، داده‌اند. رک: شرح اصول اعتقاد اهل السنة، ج ۸، ص ۱۴۵۲.

گسترده این نقل را از امام علی (ع) آورده‌اند که خود فرموده است که ابوبکر و عمر بهترین امت هستند.^۱

احمد بن حنبل هم گفته است که اگر کسی علی را بر شیخین مقدم بدارد مرد بدی است که ما با او آمیزش نخواهیم کرد (ص ۳۷۷). میمون بن مهران نیز درباره این که کسی علی را بر شیخین مقدم بدارد، سخت خشمگین شد و گفت: شیخین «رأس الاسلام و رأس الجماعة» هستند (ص ۳۷۹).

عنوان باب بعدی در کتاب خلال، «الانکار علی من قدم علیا علی عثمان» است. ابن حنبل، صاحب این اعتقاد را نیز فردی بد وصف کرده است (ص ۳۷۸). کسی از احمد بن حنبل می‌پرسد: «اگر کسی علی را بر عثمان مقدم بدارد، مبتدع است؟» احمد می‌گوید: «گویی سزاوار آن هست که بدعت گذار باشد؛ چرا که اصحاب پیامبر (ص) عثمان را مقدم داشتند» (ص ۳۸۰).

خلال، به نقل دلایل تقدیم عثمان بر امام علی (ع) پرداخته است و در این زمینه، جملاتی از ابن مسعود و عبدالله بن عمر آورده است. این نقل از عبدالله بن عمر، که بدون شک کذب محض است، فراوان مورد استناد قرار گرفته است: «ما در حیات پیامبر (ص) ترتیب تفضیل را چنین می‌دانستیم: ابوبکر، عمر، عثمان؛ و بعد ساکت می‌شدیم و کسی را بر کسی تفضیل نمی‌دادیم» (ص ۳۸۴، ۳۹۶، ۳۹۸ و ۳۹۹).^۲

یزید بن هارون می‌گفت: برای ما فرقی نمی‌کند که علی را بر عثمان مقدم بداریم یا به عکس. ابن حنبل در این باره می‌گوید: نمی‌دانم یزید بن هارون بر این عقیده هست یا نه؛ اما «عامه اهل واسط یشیعون» (ص ۳۹۴)؛ یعنی علی را بر عثمان ترجیح می‌دهند.

در نقلی دیگر از احمد آمده است: «اهل الكوفة كلهم يُفَضِّلون اعلیًا علی عثمان رضی الله عنه و علی جمیع الصحابة» (ص ۳۹۵). همو می‌گفت: اگر در میان اهل کوفه سنی پیدا کنی، کاملاً مشخص است: «کان یفوق الناس» (ص ۳۹۵)؛ چون همه کوفی‌ها علی را بر عثمان، و حتی سایر صحابه، مقدم می‌دارند و یک مورد خلاف کاملاً سرشناس است. در نقلی دیگر به جای تعبیر کوفی سنی، از کوفی عاقل دیندار یاد شده که «قد فاق الناس» و به نظر احمد از اصحاب قرآن است (ص ۳۹۶). به این ترتیب، در نگاه احمد حنبل،

۱. السنة، عبدالله بن احمد بن حنبل، ج ۲، صص ۵۷۴ - ۵۸۹.

۲. شرح اصول اعتقاد اهل السنة، ج ۸، ص ۱۲۴۶.

سنی واقعی کسی است که به هیچ روی علی را بر خلفا، و حتی عثمان، ترجیح ندهد. اصل در تسنن، انکار خلافت امام علی (ع) بود. ابوبکر خلال بابی در این عنوان آورده و نقل‌های فراوانی را ارائه کرده است. از ابن عمر نقل شده که می‌گفت: «در زمان حیات پیامبر (ص) ما ابوبکر و عمر و عثمان را به ترتیب یاد می‌کردیم و پس از آن ساکت می‌شدیم» (ص ۳۹۶). این حدیث، که اهل حدیث آن را مسلم می‌دانستند، مبنای اعتقاد صحیح آنان به عنوان یک سنی بوده که مکرر به آن استناد می‌کنند. خود احمد حنبل می‌گفت: «نحن نقول ابوبکر و عمر و عثمان و نسکت علی حدیث ابن عمر» (ص ۳۹۷). احمد بن حنبل، برخلاف سایر اهل حدیث، در کنار نام سه خلیفه نخست، نام امام علی (ع) را نیز می‌افزود؛ گرچه تصریح می‌کرد که اگر کسی سه خلیفه را نیز بپذیرد، اشکالی در اعتقاد سنی او نیست. وقتی از وی درباره «تفضیل» پرسیدند، گفت: «سنت آن است که ابوبکر، عمر، عثمان و علی را از خلفا بر دیگران تفضیل دهیم» (ص ۳۷۲).

در نقلی دیگر آمده است که کسی از وی درباره این اعتقاد پرسید که ترتیب ابوبکر، عمر، علی و عثمان درست است یا نه. گفت: از این رأی خشنود نیستم. سائل پرسید: می‌گویند اگر فردی چنین اعتقادی داشته باشد «مبتدع» است. احمد گفت: این بدعت تندی نیست. سائل پرسید اگر کسی بگوید: ابوبکر، عمر و علی؛ و ساکت شود. احمد گفت: از این سخن خشنود نیستم. سائل پرسید: معتقد به آن مبتدع است؟ گفت از نسبت دادن این سخن نیز خشنود نیستم. احمد ادامه داد: برخی از اصحاب پیامبر (ص) عثمان را مقدم می‌داشتند. ابن مسعود درباره عثمان می‌گفت: «خیر من بقی». او این سخن را در وقتی که تازه خبر بیعت باعثمان به کوفه رسیده ابراز کرده است (ص ۳۹۱). عایشه هم می‌گفت: «اصبح عثمان خیر من علی» (ص ۳۷۸ و ۳۷۹). آگاهییم که از هر دوی این‌ها، چه اندازه بدگویی از عثمان نقل شده است؛ گرچه عایشه بعد از قتل عثمان، از گفته‌هایش پشیمان شد.

این نقل نشان می‌دهد که احمد چندان درباره ترتیب پس از شیخین سخت‌گیر نبوده است. البته نقل‌هایی برخلاف آن نیز هست که به آن اشاره خواهیم کرد. در عین حال خواهیم دید که احمد کوشش می‌کند به هر نحو شده، نام علی را بر فهرست خلفا بیفزاید و سنی واقعی را کسی بداند که به این چهار نفر به ترتیب تفضیل اعتقاد دارد. شگفت آن که احمد، با این حال، حذف نام علی (ع) را نیز بدون اشکال دانسته است. هارون الدیک

می‌گوید: از احمد شنیدم که می‌گفت: ترتیب ابوبکر، عمر، عثمان «سنت» است. و اگر کسی بگوید: ابوبکر، عمر، علی و عثمان، این «رافضی» (یا گفت: مبتدع است (ص ۳۸۱).

احمد بن حنبل در روزگاری که هنوز نفوذ چندانی نداشت، همان عقیده پیشین اهل حدیث را ترویج می‌کرد که اعتقاد به سه خلیفه کافی است و حتی تا به آخر نیز معتقد بود که اگر کسی همین عقیده را داشته باشد کافی است، اما اشکالی ندارد که نام امام علی (ع) را نیز بر آن بیفزاییم. به همین دلیل گاه اقوالی به ظاهر مخالف یک دیگر از او نقل شده است. مثلاً یحیی بن معین هنوز نام همان سه نفر را کافی می‌دانست و گویا چندان اعتقادی به افزودن نام امام نداشت. شخصی به او گفت از احمد شنیده است که اگر کسی بگوید: ابوبکر، عمر عثمان و علی، من آن را اعتقاد نادرست نمی‌دانم. یحیی گفت: من در خلوت احمد را دیدم و در این باره از وی پرسش کردم، او گفت: «اقول ابوبکر و عمر و عثمان لا اقول علی» (ص ۳۹۷).^۱ خللاً بلافاصله پس از این نقل آورده است که یحیی بن معین می‌گفت: «أنا اقول ابوبکر، ثم عمر، ثم عثمان» (ص ۳۹۸، ۴۰۴). شگفت آن که در کتاب دیگری از یحیی بن معین نقل شده است که می‌گفت «خیر الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی. هذا قولنا و مذهبنا». راوی تأکید کرده است که بارها این مطلب را از وی شنیده است.^۲

سلیمان بن حرب می‌گفت: وقتی رسول خدا (ص) رحلت کرد، افضل مردم ابوبکر بود، بعد عمر و سپس عثمان؛ بنابراین ما هم پس از نام این سه نفر، سکوت می‌کنیم (ص ۴۰۲). یزید بن زریع نیز می‌گفت: «خیر هذه الامة بعد رسول الله (ص) ابوبکر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم نفف» (ص ۴۰۳). موسی بن اسماعیل تنبذکی نیز می‌گفت: ما همین - یعنی ترتیب سه نفری خلفا - را یاد گرفته‌ایم و گوشت و پوستمان بر اساس آن رشد کرده و مردمان گذشته را هم بر این اعتقاد دیدیم: «تقدیم ابی بکر و عمر و عثمان، ثم السکوت» (ص ۴۰۳). بشر بن حارث دربارهٔ تفضیل می‌گفت: «ابوبکر، عمر و عثمان» (ص ۴۰۳). ایوب سختیانی گوید: داخل مدینه شدم در حالی که مردم اطراف قاسم بن محمد و دیگران اجتماع کرده بودند. من ندیدم احدی در این اختلاف داشته باشد که

۱. با این حال از یحیی نقل شده است که گفت: اگر کسی بگوید ابوبکر و عمر، اشکالی ندارد. اگر بگوید ابوبکر و عمر و عثمان، باز هم اشکالی ندارد. اما بهتر آن است که بگوید ابوبکر، عمر، عثمان و علی (شرح اصول اعتقاد اهل السنة، ج ۸، ص ۱۴۷۶).

۲. شمار اصحاب الحدیث، تحقیق صبحی السامرائی (کویت، دارالخلفاء للكتاب الاسلامی، ۱۴۰۴)، ص ۳۵.

ابوبکر عمر و عثمان بر همه مقدمند (ص ۴۰۳). قتیبه بن سعید (م ۲۴۰)، یکی از ائمه اهل حدیث، در اعتقادی کوتاه خود می‌نویسد: «و افضل هذه الامه بعد نبیها ابوبکر، ثم عمر، ثم عثمان و الکف عن مساوی اصحاب محمد...»^۱ با توجه به تاریخ درگذشت وی، می‌توان حدس زد که او سخن احمد بن حنبل را نیز نپذیرفته و هنوز مشی قدیم اصحاب حدیث را داشته است.

احمد بن حنبل و عقیده تربیع

در این جا باید به نقش احمد بن حنبل در مسئله «تربیع» پردازیم. پیش از آن لازم است این نکته را درباره احمد یادآور شویم که وی نقش مهمی در شکل دهی به مذهب تسنن دارد؛ دلیل آن نیز نفوذ فوق‌العاده او در میان اهل حدیث است. وی در برابر مأمون و مسئله قرآن سخت مقاومت کرده و حاضر به پذیرش اصرار خلیفه معتزلی درباره اعتراف به خلق قرآن نشد. از این رو، پس از وی، جایگاه مهمی نزد متوکل یافت.

در دوره متوکل، اهل حدیث حمایت شدند و احمد به عنوان رئیس آنان، از نفوذ چشم‌گیری برخوردار شد. گرچه احمد از قرن پنجم و ششم به بعد، به عنوان یک فقیه شناخته شده و حنبلی منتسب به اوست، اما پیش از آن، در قرن سوم تا پنجم، وی به عنوان یک رهبر اعتقادی شناخته می‌شد و حنابله، در مسائل مختلف اعتقادی سخت به وی معتقد بودند. در بیشتر کتاب‌های السنه، که در قرن سوم و بعد از آن نگاشته شده‌اند، در بیشتر ابواب، به سخنان احمد استناد می‌شود و سخنان وی فصل الخطاب مباحث اختلافی است. فهرستی از دیدگاه‌های وی را که در آثار مختلف، از جمله السنه، اثر فرزندش بوده، در کتابی جمع‌آوری شده که بخشی از آن نیز به خلافت اختصاص دارد.^۲ خلاصه، در جای جای این کتاب، از قول خود یا دیگران، به لزوم پیروی از احمد در مسائل اعتقادی پرداخته است و بر آن تأکید دارد. در رساله‌ای که در رد بر یکی از علمای ترمذ در این کتاب آمده - و در واقع در رد بر اوست که حدیث جلوس پیامبر را بر عرش الهی و در کنار خدا نشسته انکار کرده - چندین بار تکیه شده است که: «أعاذنا الله و ایاکم من مضلات الفتن و سلمنا و ایاکم من الاهواء المضلّة بمنه و قدرته و ثبتنا و ایاکما علی

۱. همان، ص ۳۱.

۲. عبدالاله بن سلمان الاحمدی، المسائل و الرسائل المرویه عن الامام احمد بن حنبل فی العقیده (در جلد، ریاض، دارطیبه، ۱۴۱۲)، ج ۱،

ص ۳۶۸ به بعد.

السنة و الجماعة و اتباع الشيخ ابي عبدالله رحمة الله عليه و رضوانه» (ص ۲۲۷). لزوم پیروی از احمد بن حنبل، بلافاصله پس از لزوم ثبات بر مذهب سنت و جماعت آمده است. چند صفحه بعد از قول علی بن داود قنطری می‌گوید: «اما بعد، فعلیکم بالتمسک بهدی ابي عبدالله احمد بن محمد بن حنبل رضی الله عنه فانه امام المتقين لمن بعده» (ص ۲۳۴). در انتهای همین رساله باز آمده است: «أسأل الله أن يمن علينا و علیکم بلزوم السنة و الاقتداء بالسلف الصالح بأبي عبدالله رضی الله عنه فانه اوضح الامور المحدثات ما هو كفاية لمن اقتدى به» (ص ۲۳۶).

مانند همین جملات در موارد دیگر هم تکرار شده است (ص ۲۴۳). در انتهای بحث از حدیث جلوس، که در ذیل آیه «عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا» آمده، ابوالفضل عباس الدوری می‌گوید: «و نحن نقول فی هذه الاحادیث ما قاله احمد بن حنبل متبعین له و لآثاره فی ذلك» (ص ۲۵۸).

این تأکیدات نشان می‌دهد که احمد بن حنبل تا چه اندازه بر شکل‌گیری عقاید اهل حدیث تأثیر داشته است. شگفت آن که محمد بن جریر طبری هم، که احمد را فقیه نمی‌دانست در جای جای رساله صریح السنة، که رساله اعتقادیه اوست، به کلمات احمد بن حنبل استناد کرده و در مواردی، پس از نقل سخن ابن حنبل، می‌گوید: همین سخن ما را کفایت می‌کند. در عین حال او حدیث جلوس پیامبر را نمی‌پذیرفت؛ لذا حنابله افراطی بغداد سخت به او حمله کردند.^۱

بخش مهمی از این تأثیر، مربوط به تعدیل دیدگاه اهل حدیث درباره امام علی (ع) است. اهل حدیث که ادامه همان جریان عثمانیه هستند سخت با امام علی دشمنی داشتند. آنان نه تنها او را خلیفه نمی‌دانستند بلکه به هیچ روی مزیتی هم برای آن حضرت در قیاس با سایر صحابه نمی‌شناختند؛ و چنان که ابن قتیبه می‌نویسد، اهل حدیث، از روی کینه‌توزی نسبت به روافض، صریح‌ترین فضایل او، همچون حدیث غدیر و منزلت، را نیز انکار می‌کردند.^۲

۱. ر.ک: مقالات تاریخی، دفتر دوم، مقاله «اهل حدیث و کتاب صریح السنة طبری»، ص ۲۳۹.
 ۲. الاختلاف فی اللفظ، صص ۴۷ - ۴۹ (تحقیق محمد زاهد کوثری). این متن مفصل و بسیار جذاب است که ما ترجمه آن را در کتاب «جغرافیای تاریخی و انسانی شیعه» صص ۱۲۱ - ۱۲۲ آورده‌ایم. ابن حبان، رجال شناس معروف قرن چهارم می‌نویسد: من یاد ندارم که دیده باشم مالک بن انس یا زهری چیزی از مناقب امام علی (ع) روایت کرده باشند. نک: المجروحین، ج ۱، ص

احمد بن حنبل، شکننده این جو بود و در میان روایاتی که در مسند یا آثار دیگر خود آورده، روایات فراوانی هم درباره فضائل امام علی (ع) نقل کرده است. وی در کتاب فضائل الصحابه^۱ خود، که در دو مجلد درباره فضایل و اخبار صحابه به چاپ رسیده، به ترتیب از ابوبکر آغاز کرده (صص ۶۵ - ۲۴۳)، پس از آن درباره عمر (صص ۲۴۴ - ۵۰۲)، سپس از عثمان (صص ۵۰۳ - ۵۲۷) و آنگاه از فضایل امیرالمؤمنین (صص ۵۲۸ - ۷۲۷) سخن گفته است. پس از آن نیز تا ص ۹۹۰ فضایل شماری دیگر از اصحاب آمده است.

اختصاص یافتن نزدیک به دوست صفحه^۲ به فضایل امام علی (ع) در این کتاب، که همه روایات آن به نقل از احمد بن حنبل است، نشان می‌دهد که وی تا چه اندازه، در برابر اهل حدیث عثمانی مذهب جوشکنی کرده است. در این دوست صفحه، بسیاری از نکات زندگی آن حضرت و نیز فضایل ایشان، از جمله حدیث غدیر (ص ۵۶۹)، منزلت، سُدُوا الابواب (ص ۵۸۲)، ثقلین، نزول آیه تطهیر در حق اهل بیت (ص ۵۸۸)، اولین مسلمان (ص ۵۹۰)، اخوت (ص ۵۹۸) و بیشتر فضایل و مناقب امام آمده است. حتی گاه در نقل‌های احمد، فضایی برای امیرمؤمنان نقل می‌شود که شگفت‌آور است.^۳ نقل مناقب امام علی (ع) در میان اهل حدیث، به مرور رو به گسترش نهاد. نگاهی به کتاب السنة ابن ابی عاصم، دامنه نقل فضایل امام را در میان آثار اهل حدیث نشان می‌دهد. بسیاری از فضایل مهم امام علی (ع) در این کتاب آمده که از آن جمله حدیث غدیر است. لالکائی نیز فصلی خاص را به نقل فضائل امام علی (ع) اختصاص داده،^۴ که از آن جمله این حدیث است که جابر بن عبدالله گفت: «ما كنا نعرف منافقينا معشر الانصار الا ببغضهم علی».^۵

تاکنون دیدیم که اهل حدیث اصرار بر آن دارند که اعتقاد به سه خلیفه در مجموع عقاید یک سنی واقعی، کافی است. کار احمد بن حنبل این بود که رابعیت خلافت امام

۱. تصحیح وصی‌الله بن محمدعباس، مکه، جامعه ام القرى، ۱۴۰۳.

۲. از صفحه ۶۰۹ به بعد روایات فضائل امام علی (ع) است که ابوبکر بن مالک از شيوخ خود، غیر از عبدالله بن احمد بن حنبل روایت کرده است.

۳. برای نمونه به این حدیث توجه کنید که عبدالله بن احمد، از پدرش روایت کرده است: حدیثی ابی، حدیثنا سفیان عن ابی موسی و هو اسرائیل عن الحسن عن علی - رضی الله عنه - قال: فینا - والله - نزلت «و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر منافقین» (السنة، عبدالله بن احمد، ج ۲، ص ۵۷۳).

۴. شرح اصول اعتقاد اهل السنة، ج ۸، صص ۱۴۵۵ - ۱۴۶۸.

۵. همان، ص ۱۴۶۲.

علی (ع) را بدون اشکال معرفی کرد.

عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: از پدرم شنیدم که در مسئله تفضیل می‌گفت: «ابوبکر، عمر و عثمان.» بعد افزود: «و لائعیب من ربیع بعلی لقراسته و صهره و اسلامه القدیم و عدله؛ نسبت به کسی که علی را چهارمین خلیفه بداند، به دلیل قرابت آن حضرت با رسول خدا (ص)، دامادی او اسلام قدیم و عدلش، عیب‌گیری نمی‌کنیم» (ص ۴۰۴).^۱

افراد مختلفی از احمد نقل کرده‌اند که درباره تفضیل می‌گفت: ابوبکر، عمر و عثمان؛ اگر کسی علی را اضافه کند، اشکالی ندارد (ص ۴۰۶). و در نقل دیگری می‌گفت: «ارجو أن لا یكون به بأس؛ امیدوارم اشکالی نداشته باشد» (ص ۴۰۶). و در نقل دیگری احمد تأکید می‌کند که هر دو گفته درست است؛ یعنی این که بگویید: ابوبکر عمر و عثمان و سکوت کنید؛ و یا این که علی را هم بر آن بیفزایید. تنها کسی برخاست که نام علی را مقدم بر عثمان یاد کند (ص ۴۰۷).

به نظر می‌رسد که احمد مراعات اهل حدیث پیش از خود را می‌کرد و ترس آن داشت که اصرارش بر عقیده تربیع، کسانی را به شورش بر ضد وی وادارد. این نکته از آن جا به دست می‌آید که در برخی نقل‌ها، می‌کوشید تا فضایل امیرالمؤمنین را به طور جدی عنوان کند. در نقلی آمده است که کسی از احمد پرسید: اگر کسی بگوید «ابوبکر، عمر، عثمان و علی» به نظر تو سنی نیست؟ احمد گفت: سنی است؛ چرا که درباره علی (ع) فضایی نقل شده که از شنیدن آن گویی پوست بدن کنده می‌شود، مانند حدیث «انت منی بمنزلة هارون من موسی» (ص ۴۰۷).

هارون بن سفیان می‌گوید: به احمد گفتم: «اگر کسی بگوید: ابوبکر و عمر و عثمان، درست است؟» گفت: «این گفته عبدالله بن عمر است و می‌پذیرم.» گفتم: «اگر بگوید: ابوبکر و عمر و عثمان و علی، چطور؟» گفت: «صاحب سنة.» گفتم: «اگر کسی بگوید: ابوبکر و عمر؟» گفت: «این سخن سفیان الثوری و شعبه و مالک بن انس است.» گفتم: «اگر کسی بگوید: ابوبکر، عمر و علی؟» گفت: «این سخن تند است؛ هذا الان شدید» (ص ۴۰۸).

واهمه احمد بن حنبل از سنیان عثمانی مذهب از نقل بعدی به دست می‌آید. از احمد

در شهر حمص، که به تسنن عثمانی شهرت دارد، در این باره سؤال شد و او اعتقاد صحیح را تنها اعتقاد به سه نفر نخست دانست. وقتی از یحیی بن معین در این باره پرسیدند، گفت: «صدق ابو عبدالله، هو مذهبی» (ص ۴۰۸). این در حالی است که وی اعتقاد صریح خود را در موارد دیگر بیان کرده بود. از جمله حامد بن یحیی بلخی می‌گفت: «کان احمد بن حنبل یذهب فی التفضیل: ابوبکر و عمر و عثمان و علی» (ص ۴۰۹).

با وجود این صراحت، ابوبکر خلّال، بلافاصله پس از این نقل، نکات جالبی را بیان کرده است. وی می‌گوید: آنچه از احمد درباره تفضیل مشهور بود، اعتقاد به «ابوبکر، عمر و عثمان» بود. اما وی به عاصم و ابو عبید می‌گفت: «لست ادفع قولکم فی التریع بعلی؛ سخن شما را درباره تریع علی (ع) رد نمی‌کنم». [گویی عقیده تریع از این دو نفر بوده است.]

بعد از آن برخی از بزرگان از رؤساء، که معاصر وی بودند، از قول او نقل کردند که گفته است: اگر کسی به علی هم معتقد باشد، سنی است. احمد بن ابی الحواری هم از او نقل کرده است که او به علی (ع) نیز اعتقاد داشته است. خلّال می‌افزاید: «عقیده من آن است که وی به خاطر آن که در زمان خود، امام همه مردم بوده، نخواست است مردم شام را، که درباره عثمان غلو می‌کردند، مثل مردم کوفه، که درباره علی غلو می‌کردند، از خود برنجانند. درست مانند سفیان الثوری که وقتی به یمن درآمد، اول پرسید مردم روی چه چیزهایی حساسیت دارند؟ گفتند: نبیذ و علی. وی در این باره چیزی نگفت تا از یمن خارج شد. چرا که علما در این باره رعایت مصلحت عامه مردم را دارند» (ص ۴۱۰).

نقل دیگری که باز نزاع مخالفان احمد را با وی و پاسخ مبهم احمد را نشان می‌دهد چنین است: ابوحاتم رازی گوید: از احمد بن ابی الحواری شنیدم که می‌گفت: احمد بن حنبل بر ما وارد شد (گویا در همان شهر حمص)؛ من نزد او آمدم و عقیده‌اش را درباره تفضیل پرسیدم. اصحاب وی بر من فریاد زدند: «او را رها کن، او از اهل سنت است، چه می‌خواهی؟» گفتم: «عقیده‌ات درباره تفضیل چیست؟» گفت: «بر اساس حدیث سفینه در مسئله تفضیل و خلافت» (ص ۴۰۹). حدیث سفینه همان حدیثی است که مدت خلافت پس از رسول خدا (ص) را سی سال دانسته که سپس به ملوکیت تبدیل می‌شود. احمد بن حنبل نوعی ایهام دیگر را نیز در پذیرش امام علی (ع) در دایره عقاید

اهل سنت به کار برد تا چندان مورد اتهام نباشد. او میان اعتقاد به «تفضیل» با اعتقاد به مشروعیت «خلافت» تفاوت می‌گذارد. در نقلی، درباره تفضیل، نام سه خلیفه نخست آورده شده، اما درباره خلافت از چهار خلیفه یاد می‌شود.^۱ مبنای استدلال احمد در تفضیل، سخن منسوب به عبدالله بن عمر و در امر خلافت، حدیث سفینه است (ص ۴۱۲).^۲

بر اساس این حدیث منسوب به پیامبر (ص) که در آن آمده است: «الخلافة ثلاثون عاماً»، خلافت چهار خلیفه جمعا سی سال می‌شود و طبعاً باید خلافت علی (ع) نیز مشروع دانسته شود. وی در نقل دیگری مستند مشروعیت خلافت امام علی (ع)، که جزء عقاید اهل سنت نیز هست - یعنی یک سنی واقعی باید به آن معتقد باشد - حدیث سفینه می‌داند. در ادامه این نقل از احمد نقل شده است که: «علی - رحمه الله - امام عادل» (ص ۴۱۲). احمد مجبور بود با استدلال، این سخن خود را به اهل حدیث که در حال تعدیل شدن از مرام عثمانی به تسنن بودند، بقبولاند.

آنچه مسلم است این که ابن حنبل ممکن است به خاطر مراعات شامیان، در آن نواحی چندان اصرار بر عقیده تربیع نکرده باشد، اما در مجموع، برای جا انداختن موقعیت امام علی (ع) در میان اهل حدیث بسیار کوشیده است و عقیده تربیع را هم که ممکن است برخی از اهل حدیث متشیع مطرح کرده‌اند، او در میان سنیان تثبیت کرده است.

تفاوت میان «تفضیل» و «خلافت» در کلمات دیگری هم از احمد نقل شده است: «اقول ابوبکر و عمر و عثمان فی التقدیم و فی الخلافة علی عندنا من الخلفاء» (ص ۴۱۳). در واقع، عثمانی‌ها، که تربیت یافته دوره اموی بودند، از اساس خلافت امام علی (ع) را مشروع نمی‌دانستند. احمد در نقلی برای اثبات مشروعیت خلافت امام علی (ع) می‌گوید: اصحاب رسول خدا (ص) راضی به خلافت علی بودند، بر او اجتماع کردند و علی در حضور برخی از آنها اقامه حدود می‌کرد و آنان مخالفت نمی‌کردند، او را خلیفه می‌شمردند و او خطبه می‌خواند و غنائم را تقسیم می‌کرد، درحالی که او را انکار نمی‌کردند.

حنبل، برادر زاده احمد، می‌گوید: به احمد گفتم: «خلافت علی ثابت است؟» احمد

گفت: «سبحان الله! آیا علی در اقامه حدود و اخذ زکات و تقسیم آن، بدون آن که صاحب حق باشد، عمل می‌کرد؟ از این نسبت به خدا پناه می‌برم. او خلیفه‌ای بود که اصحاب به او رضایت دادند؛ همراهش جنگیدند؛ حج گزاردند، امیرالمؤمنینش نامیدند، بدون آن که با او مخالفت کنند. ما پیرو آنانیم و در این پیروی، در انتظار مثبت الهی هستیم».

پس از آن، حنبل عقیده احمد را درباره ترتیب تفضیل میان چهار نفر شرح می‌دهد و می‌افزاید: علی پس از آن‌ها امام عادل است و امامت او ثابت و احکامش نافذ است و سزاوارترین مردم به خلافت است و این‌ها - یعنی چهار تن - امامان هدایتند (ص ۴۱۳). نقل‌های بعدی خلّال، درباره شماری از احکام امام علی (ع) و تقسیم غنائم و اعانات است که به هدف نشان دادن استقرار امامت توسط آن امام، ارائه شده است. در واقع، دلیل اصلی امامت از دید احمد و اهل حدیث، پذیرش صحابه است که او را با ندای یا امیرالمؤمنین خطاب می‌کردند (ص ۴۱۴). احمد می‌گوید: عمار و ابن مسعود او را امیرالمؤمنین می‌دانستند (ص ۴۱۵). گفتنی است که ابن مسعود خلافت امام علی (ع) را درک نکرد.

خلّال پس از این، روایت مفصلی را از محمد بن حنفیه، که گزارش چگونگی به خلافت رسیدن امام علی (ع) و حمایت مردم است، آورده است. در این نقل‌ها، از بیعت مهاجرین و انصار با امام یاد شده است. (ص ۴۱۵ - ۴۱۷).

خلّال برای تأیید صحت و مشروعیت خلافت آن حضرت، نقل‌های دیگری را هم که گاه مورد استناد برخی از محدثان بوده، آورده است. از جمله این خبر ابوسعید خدری است که گفته است همراه امام در جنگ با خوارج شرکت داشته و شاهد کشته شدن ذی‌الثدیه، که وصف او را از پیغمبر (ص) شنیده بوده، بوده است. پس از آن از احمد بن حنبل نقل کرده است که در اثبات خلافت امام علی (ع) هیچ چیزی برای من قانع‌کننده‌تر از این خبر ابوسعید خدری نیست (ص ۴۱۸).^۱ این نیز نشان می‌دهد که احمد سخت به دنبال شواهدی برای تأیید موقعیت امام علی (ع) به عنوان خلیفه بوده است. در ادامه همین خبر، از تلاش احمد برای تأیید روایان این حدیث، مطلبی آمده که باز مؤید همان موضع احمد بن حنبل است.

۱. احمد روی نقل این روایت و نظائر آن که از پیامبر (ص) درباره خوارج نقل شده، تکیه خاصی داشته است. رک: السنه،

در ادامه، بحث از حدیث سُفَیْنَه (الخِلافة ثلاثون عاما ثم يكون بعد ذلك ملك) پیش آمده و کسی به احمد گفته است که یکی از روایانی که در طریق این حدیث است، یعنی سعید بن جهمان، از سوی یحیی القطان مورد طعن واقع شده است. احمد با خشم به رد این سخن پرداخته و کاملا دریافته است که این مسئله به دلیل انکار خلافت امام علی (ع) عنوان می‌شود. به همین دلیل در ادامه می‌گوید: ابوبکر، عمر، عثمان و علی همه از ائمه عدلند. از عدل امام علی نقل شده است که او حتی انار و ابزار را نیز که به دستش می‌آمد، تقسیم می‌کرد و به اقسامه حدود می‌پرداخت و اصحاب رسول خدا (ص) او را امیرالمؤمنین خطاب می‌کردند. در ادامه این نقل آمده است «و جعل ابو عبدالله یفحش علی من لم یقل إنه خلیفة»؛ احمد کسی را که علی را خلیفه نمی‌دانست، دشنام می‌داد و می‌گفت: اصحاب پیامبر (ص) او را امیرالمؤمنین می‌خوانند و اینان خلافت او را ثابت نمی‌دانند. این به معنای تکذیب اصحاب رسول خداست (ص ۴۱۹). در نقل بعدی هم از حماد بن سلمه، که روایت سُفَیْنَه را از سعید بن جهمان نقل کرده، دفاع می‌کند و اصرار دارد که هر روز که می‌گذرد، بر بصیرت او بر صحت اصل مطلب افزوده می‌شود (ص ۴۲۰ و ۴۲۱).

یادآوری این نکته لازم است که حدیث سفینه، غیر از حدیث سفینه معروف در فضایل اهل بیت است. در این جا مقصود حدیث «الخِلافة ثلاثون سنة ثم يكون بعد ذلك الملك» یا «خِلافة النبوة ثلاثون سنة ثم یؤتی الله ملکه من یشاء» است. راوی این خبر، ابو عبدالرحمن، از موالی رسول خداست که گفته شده نامش مهران بوده است. همان‌طور که گذشت، وی از رسول خدا (ص) نقل کرده است که خلافت پس از من سی سال خواهد بود و پس از آن به ملوکیت تبدیل می‌شود. بر مبنای این حدیث، احمد بن حنبل، دوره خلافت را تا پایان خلافت امیرمؤمنان می‌داند و بر همین اساس عقیده ترییع را پایه‌گذاری می‌کند. تنها راوی خبر یاد شده از سفینه، سعید بن جهمان است که در برابر این پرسش که در کجا سفینه را ملاقات کرده است، می‌گوید: در بطن نخله در زمان حجاج (ص ۴۲۱).^۱ به هر روی احمد، سخت به این حدیث پای‌بند است و در برابر هر سؤالی که از روایان این خبر شده، می‌کوشد تا از آن‌ها دفاع کند (ص ۴۲۱ - ۴۲۳).

۱. این روایت را نزدی در صحیح خود، کتاب الفتن، باب ما جاء فی الخِلافة، حدیث ۲۲۲۵ (ج ۴، ص ۵۰۳) آورده است. همین‌طور احمد بن حنبل در مسند (ج ۵، ص ۲۲۰) و نیز ابن ابی عاصم در السنة (ج ۲، ص ۵۶۲). البانی در ذیل حدیث در السنة ابن ابی عاصم نوشته است که به خاطر همین اختلافی که در سعید بن جهمان هست، این حدیث حسن است نه صحیح.

در شناخت نقش احمد در این باره، این خبر نیز جالب است: صالح پسر احمد می‌گوید: از پدرم پرسیدم: «اگر کسی خلافت را برای علی (ع) به عنوان نفر چهارم ثابت بداند (عقیده‌تربیع) لازم است تا در تفضیل هم او را در مرتبت چهارم بداند (یعنی بهتر از سایر صحابه؟) احمد گفت: «ما پیرو اخبار هستیم. در این باره چه چیز آمده؟ علی برای من خلیفه‌ای است که خود را امیرالمؤمنین نامیده و اصحاب رسول خدا (ص) و بسیاری از اهل بدر هم او را به این لقب خوانده‌اند». گفتم: «نجد خارجی هم خود را امیرالمؤمنین خواند و مردم هم او را به همین لقب خطاب می‌کردند». احمد گفت: «این سخن بسیار زشتی است. آیا علی را با یک خارجی مقایسه می‌کنید و اصحاب رسول خدا را با خوارج می‌سنجید؟» (ص ۴۲۴).

این نیز افزودنی است که در محاسبه سی سال، قدری اختلاف نظر پیش آمده است. در محاسبه احمد بن حنبل یا خود سعید بن جهمان چنین است: ابوبکر دو سال و اندی؛ عمر ده سال؛ عثمان دوازده سال و امام علی (ع) شش سال (ص ۴۲۴).^۱ (گفتنی است که خلافت امام علی چهار سال و هفت ماه بوده است). اما در محاسبه دقیق‌تر مسعودی چنین آمده است: ابوبکر دو سال و سه ماه و هشت روز؛ عمر ده سال و شش ماه؛ عثمان یازده سال و یازده ماه و سیزده روز؛ علی (ع) چهار سال و هفت ماه چند روز کم؛ و حسن هشت ماه و ده روز؛ و این می‌شود سی سال تمام.^۲

در نقل دیگری آمده است که عبدالله پسر احمد می‌گوید: به پدرم گفتم: برخی مردم علی را خلیفه نمی‌دانند. پدرم گفت: این سخن ناروایی است؛ او حج گزارده، اجرای حدود کرده و اصحاب پیامبر (ص) او را امیرالمؤمنین خوانده‌اند؛ آیا این جز خلافت است؟ عبدالله گوید: اگر به حدیث عبیده بن عمرو سلمانی استناد شود که به علی گفت: رأی تو در «جماعت» بهتر از رأی تو در موقع «اختلاف» است، چه؟ آیا این به همین معنا نیست؟ احمد گفت: من او را امیرالمؤمنین می‌دانم؛ اگر هم امیرالمؤمنین گفته است که:

۱. مسند احمد، ج ۵، صص ۲۲۰ و ۲۲۱؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۰۱، السنة، ابن ابی عاصم، ص ۵۴۹؛ ترمذی روایت مزبور را به نقل از سعید بن جهمان از «سفینه» نقل کرده؛ آنگاه از قول سعید آورده که از سفینه پرسیدم: بنی امیه براین باورند که خلافت از آن‌هاست. او گفت: آنان دروغ می‌گویند، آن‌ها از پادشاهانند، آن‌ها از بدترینشان. رک: الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۵۰۳ و النزاع و الخصام، ص ۱۷۰؛ از توضیحات ترمذی در ادامه حدیث بر می‌آید که بنی امیه می‌گفته‌اند رسول خدا (ص) خلافت را در میان آنان قرار داده است.

۲. هروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۹. باید توجه داشت آن‌ها نیز که حدیث را ساخته‌اند، سعی کرده‌اند در محاسبه دقت کنند.

«خبطتنا فتنه؛ فتنه‌ای ما را فروگرفت»، تواضع کرده است این که جماعت حاصل نشده است. [ص ۴۲۵].^۱

این مطالب زمانی مطرح می‌شد که نوع اهل حدیث خلافت امام علی (ع) را نمی‌پذیرفتند و معتقد بودند که اگر کسی علی را امام عدل بداند خون طلحه و زبیر را هدر داده است. پاسخ برخی دیگر این بود که طلحه را مروان حکم به تلافی عثمان کشته است و زبیر را نیز ابن جرموز. بنابراین علی (ع) دستی در این کار نداشته است (ص ۴۲۵).

موضع احمد بن حنبل، موضع کاملاً جدیدی بود و دیدیم که نه تنها اهل حدیث، بلکه فرزند وی نیز در حل مسئله دشواری‌هایی داشت. در نقل دیگری آمده است که عبدالملک میمونی به احمد می‌گفت: من و برخی از برادران دیگر از این که تو علی را داخل در خلفا کرده‌ای، شگفت‌زده شده‌ایم. احمد گفت: به من بگو با این گفته علی چه کنم که خود را امیرالمؤمنین می‌خواند؛ با مردم حج می‌گزارد؛ اجرای احکام می‌کند؛ اقامه نماز می‌کند؟ به او گفت: با جنگ وی با طلحه و زبیر و ریختن خون آن‌ها چه می‌کنی؟ احمد گفت: جنگ آن‌ها به ما چه ربطی دارد؟ (ص ۴۲۷).

در خبر دیگری آمده است: محمد بن ابی حسان می‌گوید: به احمد گفتم: «آیا علی امام بود؟» احمد، در حالی که عمویش حاضر بود، گفت: «آری، علی امام عادل بود.» عمویش در حضور احمد، و در حالی که او می‌شنید، به من گفت: «این افراد فاسق فاجر، که امامت علی را ثابت نمی‌دانند، آیا کسی را که اقامه حدود کرده، فیء را تقسیم می‌کرده و خود را امیرالمؤمنین می‌خوانده، یک خارجی دروغگو می‌دانند؟ و آیا اصحاب پیامبر (ص) دروغ می‌گویند؟» احمد که این سخنان را می‌شنید، تبسم می‌کرد (ص ۴۲۷).

در نقل بعدی هم احمد از سعید بن جهمان دفاع کرده و در پاسخ شخصی که به او گفت: «در باره کسی که خلافت علی را ثابت نمی‌داند، چه نظری داری؟» گفت: «سخن نادرستی است.» آن شخص پرسید: «آیا چنین کسی سنی است؟» احمد گفت: «من او را از اهل سنت خارج نمی‌دانم؛ چنین کسی تأویل کرده و بر خطا رفته است.» فرد معترض می‌گوید: «احمد بن حسن درباره حدیث ابن مسعود که در آن آمده است: «تدور رحی الاسلام بخمس و ثلاثین»، گفته است که مقصود از سی و پنج سال، از مبدأ هجرت پیامبر

است، که در این صورت شامل خلافت علی (ع) نمی‌شود». احمد گفت: «این معنا ندارد که مقصود پیامبر از سی و پنج سال، حتی محاسبه سال‌هایی باشد که در حیات اوست، بلکه مقصود سال‌های پس از اوست». سائل باز سؤال می‌کند: «آیا از پیامبر (ص) چیزی در دست هست که خلافت علی را ثابت کند؟» احمد پاسخ می‌دهد: «اگر کسی خلافت علی را ثابت نداند، صحابه را در گمراهی و فتنه دانسته و نظر آنها را باطل شمرده است». به هر روی احمد کوشید تا عقیدهٔ تربیع را در میان اهل حدیث رواج دهد؛ و با این که گاه چندان سخت‌گیری نمی‌کرد و زمانی می‌گفت: «الانعیب من ربیعِ بعلی؛ ما از کسی که علی را چهارمین بدانند عیب‌گیری نمی‌کنیم» (ص ۴۰۴)، اما در مواردی با تندبای عقیدهٔ مخالف آن برخورد می‌کرد و می‌گفت: «من لم یرتبع بعلی فهو أضلّ من حمار اهله؛ اگر کسی علی را چهارمین نداند، از الاغش، گمراه‌تر است»^۱.

ابوبکر خلال می‌گوید: اگر مردم در سخنان احمد تدبر کنند و معانی آنچه را گفته، تعقل نمایند، درخواهند یافت که مانند وی در متابعت از حدیث، و عالم‌تر از او به حدیث، در زمانش نبوده است. وی سپس نمونه‌هایی را بیان کرده است و از جمله در اثبات خلافت علی بن ابی‌طالب و کیفیت استدلال وی به احادیث و انکار مخالفان و جهاد با آنان، دربارهٔ آنچه نسبت به طلحه و زبیر و دیگران می‌گفتند و پاسخ‌های وی که در جهت نصیحت و شفقت بر مسلمانان و دعوت به راه حق بود (ص ۴۳۰).

بعد از احمد، به رغم این که در کتاب‌ها هنوز اقوال مختلف نقل می‌شود، اما رأی «اهل الجماعة» این بود که چهار نفر را می‌پذیرفتند. ابونعیم اصبهانی (۳۳۶ - ۴۳۰) در آغاز کتاب الامامة با اشاره به این که برخی، بهترین‌ها را ابوبکر، عمر و علی می‌دانند، و برخی دیگر، ابوبکر، عمر و عثمان، و توقف می‌کنند، و برخی دیگر ابوبکر و عمر را بهترین دانسته و میان عثمان و علی توقف می‌کنند، تصریح می‌کند که رأی اهل الجماعة همان است که چهار نفر را به ترتیب بهترین می‌دانند.^۲

کتاب الامامة ابونعیم نیز درست مانند فصولی است که در آثار اهل حدیث به مبحث خلافت از نظر اعتقادی اختصاص دارد. وی در چندین فصل، مشابه همان احادیث و آثار را دربارهٔ خلافت خلفا به ترتیب آورده است.

۱. ابن تیمیه، الفتاوی، ج ۳۵، صص ۱۸ و ۱۹ به نقل از باورقی السنة، خلال، ص ۲۲۱.

۲. الامامة و الرد علی الرافضة، (تحقیق علی بن محمد الفقیهی، مدینة المنورة، مکتبة العلوم و الحکم، ۱۴۰۷) ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

تفاوت این کتاب، با آثار حدیثی قرن سوم و اوائل قرن چهارم در این است که مؤلف، افزون بر نقل احادیث و آثار، به بحث و انتقاد نیز پرداخته و به ویژه به قصد پاسخ گویی به انتقادات و استدلال های شیعه، که در زمان ابونعیم قدرت فراوانی داشتند،^۱ و در ابطال خلافت خلفا و اثبات خلافت امام علی (ع) مطرح شده بود، نگاشته است. به همین دلیل، بخش عمده کتاب اختصاص دارد به اثبات خلافت سه خلیفه نخست و جواب اشکالاتی که امامیه بر مشروعیت خلافت آنان وارد کرده اند.

از صفحه ۳۵۸ بحث از خلافت امام علی (ع) آغاز می شود و نخستین حدیث، همان روایت سفینه است که اهل حدیث پس از احمد، برای اثبات عقیده ترییع به آن استدلال می کردند. ابونعیم در فضای ایجاد شده پس از تعدیل اهل سنت، خلافت امام علی (ع) را، به رغم جنگ آن حضرت با شمار زیادی از صحابه پیامبر و در رأس آنها عایشه و طلحه و زبیر، می پذیرد: «فتولی امر المسلمین عادلا زاهدا آخذا فی سیرته بمنهاج الرسول علیه الصلاة والسلام و اصحابه رضی الله عنهم حتی قبضه الله عزوجل شهیدا هادیا مهدیا سلك بهم السبیل المستقیم و الصراط المستقیم».^۲

پس از آن هم تصریح می کند که خروج مخالفان، خلافت او را ابطال نکرده است. پاسخ آنان به این که پس نزاع میان صحابه چه بوده، جز این نیست که این اختلاف رحمت است و ما نباید درباره آن سخنی بگوییم. ابونعیم پاسخ های دیگری هم داده که نشان دهنده آشفته گی وی در پاسخ گویی به چنین اشکال مهمی است.^۳

۱. ابن بطه حنبلی (م ۳۸۷) که در همین دوره می زیسته، در کتاب الابانة عن شریعة الفرقة الناجیة مکرر از غلبه بدعت در زمان خود

یاد کرده است. رک: صص ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۴، ۳۶۶، ۴۲۳.

۲. همان، صص ۳۶۴ - ۳۷۰.

۳. الامامة، ص ۳۶۱.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی